

## دوره‌سازی در تاریخ

- دیتریج جرهاارد
- کامران عاروان

از مسائل بالاهمیت اما مغفول تاریخ، دوره‌سازی تاریخی و شناخت تاریخی آن است. با وجود کاربرد بسیار انواع و اقسام دوره‌های تاریخی از سوی استادان و پژوهشگران تاریخی، شناخت مبانی و نحوه حادث شدن این دوره‌ها و حد و حدود زمانی و مکانی و مفاهیم مرتبط با این دوره‌ها ناچیز و ناکافی است.

مقاله‌ی ارزشمند پیش‌روی شما، ریشه‌های تقسیم‌بندی‌های تاریخی و پیشینه‌ی استفاده از این دوره‌ها را بر پایه‌ی تاریخ اروپا ذکر می‌کند و پیدایش و ساختن دوره‌های تاریخی باستان، قرون وسطی، تاریخ رنسانس، قرون جدید، تاریخ مسیح، تاریخ روم و غیره را به گونه‌ای موجز اما دقیق و مستند بیان می‌کند و دفاعیات و انتقادات نسبت به این دوره‌ها هم مطرح می‌شود و نقش اندیشه‌ها و ایده‌های متعدد و متنوع بر امر دوره‌سازی نشان داده می‌شود. امید است این مقاله در جهت فهم و درک دوره‌های تاریخی ایران و اسلام و با ساختن دوره دقیق مرتبط با تاریخ معاصر یاری بسیار رساند.

**کلیدواژه‌ها:** دوره‌سازی تاریخی، دیتریج جرهاارد، تاریخ باستان، تاریخ مسیحیت، تاریخ وسطی، تاریخ رنسانس، تاریخ معاصر، رمانتیک‌ها، مارکس، مارکسیست‌ها، برودل، آنال، فردگرای، کانت، کنت، دوره‌سازی در تاریخ.

تاریخ - زندگی بشر در طول زمان - امری مستمر است. تقسیمات زمان تاریخی ساخته و پرداخته‌ی ذهن انسان است؛ تنها به این شیوه است که ذهن قادر به تقویم نمودن گذشته می‌شود و جایگاه دوره برای حال حاضر در درون جریان تاریخ، تعیین می‌شود. واژه‌ی به اصطلاح دوره‌سازی تاریخی به گونه‌ای خاص برای مورخان موضوع بحث برانگیز مکرری است که دربرگیرنده‌ی ضرورت عاملی توافقی است و اغلب به صورت تاریخ‌گذاری نمایان می‌شود: نشان زمان مبدأ آن را دربردارد. برترین مورخان علیه گرفتاری ما نسبت به اصطلاحات دوره‌سازی هشدار داده‌اند، «نشان‌های خطا که سرانجام ما را در مضامین می‌فریبند» (مارک بلوک، دفاعیه‌ی تاریخ، فصل چهارم، بخش ۳)، و علیه ما «به دادن اثرات اعتباری فراتر از محتواهای این‌ها منتهی می‌شود» (فرمان برودل، آنالیز [۱۹۵۳]، ص ۷۰). بر پایه دلایلی هنرینخه (وظیفه، بخش پنج) به این نتیجه رسیده است که بخش بندی زمان - تاریخی به دوره‌ها، بهترین خدمت برای اصطلاحات بیرنگ و بگونه‌ای شورانگیزی بی طرفانه هستند.

سه طبقه بندی یا نوع عمده از بخش بندی زمان تاریخی قابل تشخیص است، اگرچه هر سه این‌ها ممکن است به طور همزمان استفاده شود، اولین نوع دوره‌سازی رویدادنکاری صرف است که مبنای آن شمارش قرن‌ها و سال‌ها (پیش از میلاد، بعد از میلاد، پیش و پس از هجرت و غیره) است. نقطه آغازین این نوع دوره‌سازی - آغازگری یک عصر (برای یهودیان، مسیحیان، مسلمانان و غیره) - خداشناسی بطنی یا فلسفه تاریخ را نمایان می‌ساخت. نوع دوم دوره‌سازی از یک یا دو مفهوم بنیادین اندیشه و تکامل تاریخی منشأ می‌گیرد. این نوع یک دوره را به عنوان مرحله‌ای در توسعه‌ی گسترده‌تر خواه یک ملت، یک تمدن یا تاریخ بشر بکلی، ملاحظه می‌کند. مفاهیم رشد و انحطاط (یا چرخه پیشرفت و پسرفت) در این نوع ذاتی است.

نوع سوم دوره‌سازی دربرگیرنده‌ی وجوه اختصاصی از دیگر مفهوم بنیادین اندیشه‌ی تاریخی؛ فردیت تاریخی است. این نوع مدعی است که عصاره یک عصر را خلاصه می‌کند. دوره‌ای که فی نفسه معنی‌دار باشد. این فرض متضمن رویکردی به گذشته به مشابه «واقع‌گرایی» اسکولاستیک به ارزش‌های عینی است. مورخ در کاربرد این گونه دوره‌سازی باید به طور خاص نسبت به تذکرات اشاره شده در بالا، هوشیار باشد. بارها اصطلاحاتی که به دلایل بیرونی اشاره شده در بالا، هوشیار باشد. بارها اصطلاحاتی که به دلایل بیرونی اختیار شده‌اند بعدها جای آن‌ها با مضامین که در اصل با این اصطلاحات مغایرند، اشغال شده‌اند. در روزگار باستان نه تفسیر تاریخی نه تجمیع سال‌ها هیچ یک به دوره‌سازی منجر

## سه طبقه‌بندی یا نوع عمده از بخش‌بندی زمان تاریخی قابل تشخیص است، اگرچه هر سه این‌ها ممکن است به‌طور هم‌زمان استفاده شود، اولین نوع دوره‌سازی رویدادنگاری صرف است که مبنای آن شمارش قرن‌ها و سال‌هاست

# دوره‌سازی

Cento تا قرن هجدهم تنها به‌گونه‌ای حاشیه‌ای قابل ردیابی بود. واژه سنچچوریا Centuria که با واژه لاتینی آن در باستان و قرون وسطی ناسازگار است توسط اومانئیست‌ها ابداع شد؛ در قرون هفدهم و هجدهم این واژه به طریقه لهجه محلی آن به‌عنوان قرن یا سده Jahhundert Century بنیاد نهاده شد. تا حدی هم آن جایگزین واژه نسل saeculum نه چندان دقیق شد. نسل - توالی‌ای از نسل‌ها یا حتی توالی‌ای نامحدود از زمان - با دوران‌های جهانی و با ابدیت (برای مثال: نسل از نسل saecula saeculorum در مجموع) مرتبط بود. تضاد رخ داده در سده siecle از دلالت بر اندازه‌گیری دقیق علم حساب از زمان ناشی شد. واژه که کتاب سده لویی چهاردهم نوشته است؛ اکنون ما دوره‌بندی‌هایی همچون سده هفدهم داریم. بدین ترتیب تقسیم‌بندی تاریخ به قرن‌ها محقق شد که آخرین فرآورده دانش پژوهی «جدید» بود.

مفهوم مدرنیته بر تقسیم به قرن‌ها مقدم است. مدرنیوس [جدید] به عنوان یک اصطلاح در قرون وسطی وجود داشته است؛ آن را به‌طور خاص در برابر آنتیکوس [کهن] به‌کار می‌برده‌اند که به‌طور عموم اگرچه نه به‌طور انحصاری بر روزگار باستان و بر دوران پیش از مسیح و علاوه بر این ابای کلیسا اطلاق می‌شد. مدرنیوس بیش از همه با حال حاضر سر و کار دارد، آن صرفاً می‌تواند توصیفی باشد و با این وجود همچنین می‌تواند مشمول امری مثبت و به‌همان نسبت منفی باشد. هیچ‌گاه آن بر تقسیم زمانی اشاره ندارد.

نخستین چالش بر مفهوم مسیحی تلاطم تاریخی تحت تسلط خداوند و اینکه دوران باستان تنها به‌عنوان مقدمه‌ای بر عصر مسیحی ملاحظه می‌شد، در دوره‌ی رنسانس حادث شد. اومانئیست‌ها خویش را پیشگامان دورانی نو قلمداد نمودند. مفهوم آن‌ها از ریناسیستا یا تولد دوباره هنرها و ادبیات، متضمن این بوده و اغلب به‌گونه‌ای واضح توضیح داده شد که انحطاطی در این حوزه‌ها از دوران باستان رخ داده است. زمان میانه‌ای با این ملاحظه به‌عنوان دوره‌ی میانه medii aevi از غفلت ادبیات، حتی تاریکی (پترارک) اطلاق شده بود. براساس دلایل بسیار متفاوتی مفسران پروتستان در نیمه قرن هفدهم، دوره کلیسای قرون وسطی را به‌عنوان عصر تاریکی اطلاق داده‌اند. حتی بااهمیت‌تر از آن، کار اومانئیست‌های ایتالیایی است که به وضوح مفهوم استمرار امپراتور روم را رها کردند؛ چراکه آن‌ها با تهاجمات قبایل وحشی از میان رفتند. این تفسیر سرانجام با احیای دیدگاه دوری تاریخ به‌هم پیوست. در قرن‌های بعدی علاقه مفرط به مشاهده تجربی و تحلیل زمینه حکومت‌ها، قانون و جامعه کنار هم نشستند و سرانجام دیدگاه سنتی تاریخ باشکل‌بندی آخرت‌شناسانه‌ی آن روبه تحلیل نهاد. قریب به دو قرن بینش‌های نوینی بدون از هم پاشاندن دوره‌بندی مسیحی دوره‌های جهانی aetates و امپراتوری‌ها به‌دست آمدند، هر چند مفاهیم عالم

نمی‌شد. تاریخ‌نگاری یونانی عقلی و عملی بود؛ بر تحلیل سیاسی متمرکز بود و به دیدگاه دوری از تاریخ مایل بود که در ازمنه جدید از سوی ماکیاولی دوباره مطرح شد و مدیون جریان تفکر تاریخی بود. زمان برای نیازهای آنی و عملی و نه برای محاسبه سال‌هایی فراتر از دوره‌های گسترده تعریف می‌شد. برخی محققان در روم نشانه‌هایی از «عصر» رسمی از زمان تأسیس جمهوری رم (۵۱۰ قبل از میلاد) یافته‌اند؛ با این حال از قرن دوم قبل از میلاد، وقایع‌نگاران و مورخان امپراتوری روم همچون لیو<sup>۱</sup> سال‌شماری تاریخی بینانگاری شهر روم alo wrlee cordite یعنی از تأسیس افسانه‌ای رم (۷۵۳ قبل از میلاد) متداول نمود و تأثیر آن محدود بود. محققان اومانئیست (انسان‌مدار) این تاریخ‌گذاری را مجدد رواج دادند؛ مورخان روم قدیم این تاریخ را تا اواخر قرن نوزدهم حفظ نمودند.

بر پایه کتاب مقدس (عهد عتیق و جدید) حکمای الهی کلیسای مسیحیت اولیه، مفهوم کیهان‌شناسانه‌ی آفرینش جهان را پذیرفتند؛ آن‌ها از قرن سوم توالی سال‌شماری تاریخی آغاز جهان abexordio mundi بنا نمودند. «دوره‌های جهانی» (aetates) پیش از مسیح، در آغاز با شمارش هر چهارصد و نود و چهار سال پذیرفته شد که به‌عنوان زمینه‌سازی صرف برای تجسم خدا در مسیح ملاحظه شد. این تاریخ‌گذاری از آفرینش جهان؛ «B.C.» (پیش از مسیح) در قرون هفدهم جایگزین تاریخ‌گذاری‌های دیگر شد.

تجسم خداوند در مسیح abmcarnatione Domini سال الهی anno Domini (A.D) برای عصر پس از مسیح تاریخ‌گذاری‌ای که به‌تدریج در اوایل قرون وسطی پذیرفته شد. نمایانگر دیدگاه جهانی نوین مسیحیت بود. تجسم خدا در مسیح رویداد محوری تاریخ بود، پایان این جهان ناکامل یعنی روز داوری، پیامد ثانی خواهد بود. هیچ‌بخش فرعی دیگری در مسیحیت تنظیم نشد؛ تنها تاریخ‌گذاری مهم هزاره‌های مقدس با معنای آخرت‌شناسانه آن بود. از لحاظ دنیوی، جنبه سیاسی این اعتقاد با نظریه چهار امپراتوری تکمیل شد که پایه آن پیشگویی مندرج در کتاب دانیال بنی بود که امپراتوری روم را آخرین این‌ها در نظر گرفته بود. دوام رومی‌ها و مفهوم انتقال امپراتوری Translation Imperii (انتقال امپراتوری از رومی‌ها به فرانک‌ها با تاجگذاری شارلمانی و بعدها اوتون کبیر) بخش‌های تکمیلی دیدگاه جهانی قرون میانه بود. سال‌شماری تاریخی جهان مبتنی بر این مفاهیم مسیحیت و امپراتوری بود؛ مورخان حوزه غیرجهانی و به‌همان نسبت وقایع‌نگاران محلی، همچنین بر چارچوب زمانی مسیحیت متکی بودند.

در این عصر هیچ نیازی به بخش‌های فرعی متحد عرفی نبود. به‌نظر می‌آید اصطلاحاتی مانند چهارصد ساله luattrocento یا پانصد ساله Cinque

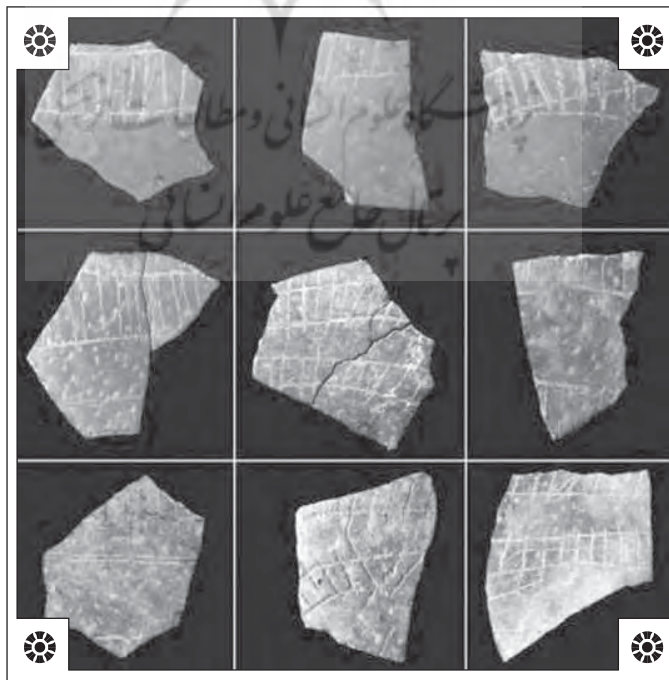
تنها در جریان قرن نوزدهم بود که «قرون وسطی» به‌طور عمومی از «تاریخ جدید» منفک شد.

بعدها هر دو اصطلاح معنی پیشین ایشان را از دست دادند: جدید دیگر تاریخ پس از باستان نیست و قرون میانه دیگر صرفاً زمانی از زوال زبان‌های باستانی نیست. موعد آن رسید که مورخان حرفه‌ای مشغول زیرمجموعه‌سازی شوند. اصطلاح «جدید» با اصطلاحات «عصر اخیر» و «معاصر» (در تاریخنگاری فرانسه تاریخ معاصر؛ تاریخ از زمان انقلاب فرانسه و تاریخ جدید؛ دوره پیش از انقلاب معنی می‌دهد) دنبال شده، قرون وسطی براساس تمایل ملی تقسیم شد (در فرانسه: فراز و نشیب فرانسه قرون وسطی، و در آلمان: سپیده‌دم و اعتلای آلمان اواخر قرون وسطی).

هرچند معنای جدید تاریخ امروزه به‌طور کامل ممکن است دنیوی باشد، اما نمی‌توان از این اصطلاحات، اصطلاحی بهتر از تقسیم به قرن‌ها اخذ نمود. پس از آن دو مفهوم تاریخ باوری به رشد رسیده؛ تکامل و فردگرایی تاریخی بود که با دوره‌سازی نسبتی داشت. از این زمان حرکت‌های تاریخ در زمان با این خودآگاهی را نمی‌توان از تصور تغییر جدا ساخت. هنگامی که دیدگاه جهانی مسیحیت به‌وسیله‌ی روشنگری، دنیوی شده، اندیشه ترقی پیش افتاد، حتی شاید مفهوم دوری پیشین ظهور و سقوط با رشد نوین ناشی از سقوط رو به تحلیل رفت. از این زمان دو جریان عمده فلسفه تاریخ در دوره‌سازی تاریخ نفوذ پیدا کردند: پوزیتیویسم که پیرو پیشرفت خطی بود و دیالکتیک که با هم‌ستیزی آمیخته بود. نخستین جریان با سن سیمون آغاز شد که تقریباً هم با علوم طبیعی و هم با علوم اجتماعی نوظهور سر و کار داشت؛ کار وی بیشتر بر تغییرات اجتماع به‌عنوان پیشرفتی اندیشه‌ای متمرکز بود. با نفوذترین اظهارات این جریان در کتاب «قانون حالات سه‌گانه» کنت در مورد توسعه تاریخی - الهیات، متافیزیک، قضایای اثباتی یا علی - و در تفسیر اسپنسر از تاریخ جهانی به عنوان شروعی از یکپارچگی جامعه در نوع ارتش سالارانه تا فرق‌گذاری نوع صنعتی جامعه یافت

مسیحیت و اروپایی با هم همزیستی داشتند اما در اواسط قرن هفدهم مفاهیم عالم اروپایی، پس از این توالی قدیمی تاریخ جهانی تنها در متون همسان پروتستان و کاتولیک حفظ شد؛ در این چارچوب سرانجام تاریخ سیاسی فضای بیشتری اختصاص داده شد. تاریخ تمدن و گاهی پیشرفت ادبیات و هنر نیز دوره‌بندی شد.

در این زمان تنها یک مفهوم جدید دوره‌سازی در تاریخ جهانی ظهور نمود: تمایز میان آنتیکوس و مدرنیوس که پیشتر در اثر پیتراک با جهان باستان و پس از باستان ارتباط یافته بود، اکنون به‌طور همگانی پذیرفته شده بود. مورخ لیدن؛ هورنیوس<sup>۵</sup> (۱۶۶۶ عصر جدید) این دوره‌سازی سراسر دنیوی را معرفی نمود. نوبت از آن اصطلاح قرن بود که با کتاب‌های سالاریوس<sup>۶</sup> آلمانی متداول شد. گسست آخر تنها با روشنگری رخ داد. در اواسط قرن هجدهم ولتر تا خلاً به‌جامانده دوره شارلمانی را برای نمونه در کتاب گفتاری در باب تاریخ جهانی بوسوئه، ۱۶۸۱ م<sup>۷</sup> پر نماید، چارچوب مسیحی‌ای که بوسوئه نگاه داشته بود، رها نمود (دبلیو. کانگی، فصل اول، ۴۸-۲۲۱). ولتر در مقدمه اصلی اثر به‌طور صریح از «تاریخ جدید» از زمان زوال امپراتوری روم سخن گفت. جدید علاوه بر آن نیوئر در اواخر قرن نوزدهم به‌طور غالب معنی کلی تاریخ اروپا پس از پایان دوران باستان است؛ مقام اسادهای تاریخ در قرون مختلف همچون کرسی تاریخ جدید گینرو<sup>۸</sup> (۱۸۱۲) به این قضیه به‌قدر زیادی کتاب دوران تاریخ جدید رانکه (یعنی از اواخر امپراتوری روم) گواهی داد. برای دوره‌ای از پایان رومی‌ها تا احیای معرفت روشنگر هیچ نامگذاری همگانی وجود ندارد. این کار رمانتیک‌ها بود که با قرن‌ها ایده تازه‌اشان را از فردگرایی تاریخی بکار بستند و عصر میانه به «قرون وسطی» مبدل شد (فرانسوی Moyen Age و آلمانی Mittelalter). درمتون تاریخی لاتین اصطلاح عصر میانه برای بیش از یک قرن موجود بود؛ هورنیوس آن را زیرمجموعه تاریخ نوین (Moderna) می‌دانست و سالاریوس تاریخ جهانی‌اش را با عنوان تقسیم‌بندی‌های جدید دوران باستان و میانه (ژنا ۱۶۹۶) ارائه داد. اما



تولید به‌عنوان امری قابل اسناد معرفی شد هر چند که دارای شکل واحدی نبود و همه‌جا در توسعه بشری: از نظام کمون اولیه از طریق بهره‌برداری تا فئودالیسم و از این مرحله تا سرمایه‌داری بورژوازی و تا سوسیالیسم متابعت شد. به‌همین منوال نمونه‌ی غربی، الگویی عمومی از تکامل تاریخی فراهم آورد. در اصطلاح کلیدی واژه‌نامه‌ی مارکس - لنینی؛ «فئودالیسم» و «سرمایه‌داری» گاهی مستقلاً برای دوره‌سازی تاریخ اروپا به‌کار می‌رفت. فئودالیسم نظام بسیار خاص نظامی و سیاسی - اجتماعی در امپراتوری شارلمانی و جانشینان آن بود که تا قرن هجدهم اصطلاحی ناروشن شده بود که بر روابط قانونی میان ارباب و رعیت اشاره داشت (او، برونر). سرانجام مورخان اروپایی، قرون نهم و دوازدهم را چنانکه با فئودالیسم مشخص و تعریف کردند و گاهی به این قرون «عصر فئودال» هم اطلاق می‌شد. مفهوم سرمایه‌داری با پیشگامی پیروزمندانه مارکس آغاز شد. زومبارت<sup>۱</sup> در کتاب در باب سرمایه‌داری جدید (۱۹۰۲)، سرمایه‌داری را به‌عنوان نظامی اقتصادی که به‌طور خاص غربی است، شرح داد و این که آن در اواخر قرون وسطی آغاز شد و در اواخر قرن نوزدهم به اوج رسید. دیگر مورخان دوره مسلتی از سرمایه‌داری تجاری (از قرن پانزدهم تا هجدهم) و سرمایه‌داری صنعتی را که می‌تواند برابر با «عصر ماشین» باشد، در این عصر تمیز داده‌اند. یافته بنیادین مارکس در مورد وجهه جهانی صنعتی شدن که همه روابط اجتماعی پیشین را یا باطل کرد یا دستخوش دگرگونی اساسی نمود، به‌گونه‌ای فزاینده‌ای از سوی مورخان به عنوان ترکیبی اصلی برای دوره‌سازی بیشتر در تاریخ جدید پذیرفته شد. در دیدگاه امروزی، این قضیه با تکامل اجتماعی - سیاسی (که در بخشی مقدم است و در بخشی با توسعه صنعتی همگان بود) ارتباط دارد و تجلی نخستین آن انقلاب فرانسه بود؛ حرکت در مسیری به‌سوی برابری قانونی و رهایی گروه‌های اجتماعی از انزوا و پستی و هدایت به دموکراسی سیاسی - که مایه‌محوری اثر توکوبیل (دموکراسی آمریکا ۱۸۴-۱۸۳۵) شد. در مخالفت جالب توجه مقاله‌ی ای.ام. ژوکوف مورخ جماهیر شوروی در مورد «دوره‌سازی تاریخ

می‌شود. هگل فلسفه‌ی دیالکتیکی تاریخ را به‌عنوان تحقق روح جهانی پنداشت. ماده‌مداری دیالکتیکی مارکس، حتی بیشتر از یک پاسخ برای سؤالات همیشه مجذوب‌تر ساختار اقتصادی و اجتماعی قرن نوزدهم نسبت به پوزیتیویت‌ها، فراهم ساخت.

برخورد این فلسفه‌های تاریخی با تصورات دوره‌هایی که مورخان حرفه‌ای تنظیم نموده‌اند، تقریباً با مفهوم مسلت تمدن ارتباط دارد. در روشنگری اندیشه پیشرفتی جهانی در مقابل تمدن جایگزین دیدگاه پیشین مسیحی شد. تا قرن بیستم همچنانکه محققان به‌گونه عمیقی در ساختار و تاریخ جهان غیرغربی راه پیدا کردند، مفهوم تمدن‌ها نیز تمدن جای دیدگاه سابق را گرفت. آخر کار اندیشه قدیمی مراحل ضروری توسعه سیاسی، زیر اضافه اندیشه تاریخی - سیاسی که اکنون تحت تأثیر علوم اجتماعی بود با تصور حالات ضروری توسعه اجتماعی - اقتصادی پیوند خورد. تمایل به اصطلاحات جهانی شده که از تفسیر تاریخ اروپا ناشی شده بود، به بار نشست و این همان زمانی است که عناصر سازنده دیگر تاریخ‌گرایی و تصور فردگرایی به‌طور عمیقی ریشه دوانید و در این حال مورخان کوشیدند تا به اصطلاحاتی همچون «قرون وسطی» رضایت دهند که بیشتر تنها معنایی رسمی داشت.

رمانتیک‌ها در مخالفت با برابرسازی قرون وسطی با «قرون تاریکی»، از این قرون به عنوان عصر فخرآمیز سلسله مراتب روحانی، شهسواری و شهرگرانی تمجید نموده‌اند. به‌عبارت دیگر از نیمه دوم قرن نوزدهم برخی محققان قرون وسطی را - در مقایسه با زندگانی بشر - به‌عنوان مرحله میانی کلی‌ای در توسعه تمدن‌ها ملاحظه نمودند؛ از این رو اصطلاحاتی مانند قرون وسطایی یونان یا روسیه ابداع شد.

به‌گونه‌ای مشابه، مورخان مارکسی - لنینی حالات نظریه اقتصادی (یا به اصطلاح ماتریالیستی) تاریخ را جهانی نمودند که مارکس و انگلیس از تحلیل‌هایشان از توسعه اروپایی گلچین کرده بودند. دگرگونی‌های متوالی در اختیار داشتن ابزار





## نوع دوم دوره‌سازی از یک یا دو مفهوم بنیادین اندیشه و تکامل تاریخی منشأ می‌گیرد. در این دوره‌بندی، دوره مرحله‌ای است در توسعه‌ی بیشتر یک ملت، یک تمدن یا تاریخ بشر به‌کلی

# دوره‌سازی

«عصر روشنگری» بود. به‌ر حال رمانتیک‌ها این انگاره منفی Aufklarerei (شرح شرح نشدنی‌ها) را واپس زدند؛ تنها به‌تدریج جنبه‌ی مثبت‌تر روشنگری Aufklärung ریشه دوانید. به‌نظر می‌رسد فرآیند مشابه‌ای در زبان انگلیسی به‌کار گرفته شد آن زمان که اصطلاح آلمانی اقتباس شد و به عصر روشنگری Enlightenment ترجمه شد.

اندک دگرگونی همانندی را هم می‌توان در اصطلاح «باروک» دنبال نمود. دلفیلین<sup>۱۲</sup> ماهیت زبان‌بار اصلی واژه را در تاریخ هنر به‌کار برده بود (رنسانس و باروک، ۱۸۸۸) تا دوره بعد از رنسانس را تعریف نماید. در همان زمان آن هنوز اصطلاحی کلی بود و دلفیلین آن را به‌طور بکری طراحی کرد تا مطالعه‌ی باروک در دوران باستان را هم دربرگیرد. اخیراً کارلی یواخیم فردریک<sup>۱۳</sup> بیشتر قرن هفدهم با همه مظاهر آن از کشورداری تا اپرا را تحت عنوان عصر باروک: ۱۶۶۰-۱۶۱۰ (۱۹۵۲) مورد تجزیه و تحلیل قرار داد.

اصیل‌ترین فرآورده واقع‌گرایی تاریخ، به عبارتی کوشش در جهت رخنه در عصاره یک عصر؛ «رنسانس» است. با این وصف فارغ از دشواری هر اصطلاحی، عمومیت بیشتری یافته است. اومانیسیت‌های ایتالیایی از اینکه در عصری زندگی می‌کنند که هنر و ادبیات مجدد زنده شده، آگاه بودند. والاس کی. فرگوسن راه این نگرش را از طریق مفاهیم محدود احیای دوباره هنر rinascita dell arte (واسازی)<sup>۱۴</sup>، ۱۵۵۵ و احیای مجدد ادبیات renaissance des lettres (پیر بل<sup>۱۵</sup> ۱۶۹۵) تا «رنسانس» اواسط قرن نوزدهم به‌عنوان یک دوره ردیابی نمود. با اثر فرهنگ رنسانس در ایتالیا از یاکوب بورکهارت<sup>۱۶</sup> (۱۸۶۰) نمایشی از ایتالیایی قرون چاردهم تا شانزدهم نشان داده شد که از آن پس به دیدگاه ما در مورد رنسانس به‌عنوان یک دوره قطعیت بخشید. در آن واحد بورکهارت مهم‌ترین قطعه ادبی‌اش را با نام «کشف جهان و انسان» تدوین نمود. به‌نظر می‌آید وی به موجب این قطعه رنسانس ایتالیا را جایگاهی در توسعه ذهن اروپایی قلمداد کرده، وظیفه‌ای که پیشتر مفسران تاریخ در قرن هجدهم از آن خبر داده بودند و چندین سال جلوتر (۱۸۵۵) میشلر<sup>۱۷</sup> یکسره به همین شیوه آن را برای رنسانس فرانسه تنظیم نمود.

بحث بی‌پایانی درباره‌ی مشخصه رنسانس در میان مورخان بعدی به‌ویژه میان محققان معاصر با تمرکز بر سه مساله درگرفت: ۱- آیا رنسانس ایتالیا دلالت بر گسست قرون وسطی دارد؟ ۲- آیا رنسانس دوره‌ای از تاریخ اروپا بود و آیا «رنسانس شمالی» وجود دارد و چه ارتباطی با قرون وسطی دارد؟ (سؤال بعدی بسیار زیر کانه توسط هنزینخه در کتاب زوال قرون وسطی ۱۹۱۹ مطرح شد)؛ ۳- آیا واژه رنسانس همان کاربرد ترجمه آزاد هانس بارون از «نخستین نمونه» جهان جدید تنظیم شده از بورکهارت نبود؟

جهان» با این مساله که در کنگره بین‌المللی تاریخ در ۱۹۶۰۲ استکلهم جنجال آفرینی کرد، به‌نظر می‌آید که تنها بر این نکته اجماع حاصل شد: که صنعتی شدن و فن‌آوری آغاز عصری جدید بود که نمی‌توان آن را در زمره‌ی «تاریخ جدید» رده‌بندی کرد. هر اصطلاحی که ممکن است برای این دوره اخیر (تاریخ معاصر، آلمانی: تاریخ نوین) برگزیده شود، به‌نظر می‌آید که در زمان ما به پایان رسیده است، هنگامی که عناوین کتاب‌هایی مانند فروپاشی سیاسی اروپا از اچ. هالبورن<sup>۱۸</sup> (۱۹۵۱) یا گذر از عصر اروپایی ای. فیشر (۱۹۴۸) آن را پیشنهاد کرد و همین‌طور جی. براکلاف در مقدمه‌ای بر تاریخ معاصر (۱۹۶۴) آن را خاطر نشان ساخت. ورود ایالات متحده به جنگ جهانی اول و تأسیس رژیم شوروی در همان مرزهای روسیه در ۱۹۱۷ به‌عنوان نقطه‌ی تحولی به‌شمار می‌رود. برخی نامعقولی در گردش قرن را به‌عنوان گسستی بر سنت‌های روشنگری در کل گذشته‌ی اروپایی نگریند و این سال‌ها را به‌عنوان دوره‌ی محوری برای طلیعه‌ای بر عصری جدید ملاحظه نمودند.

سیمای انقلابی در دیگر مفاهیم دوره‌سازی کمتر شایع بود و هدف بیشتر نشان دادن ویژگی مشخص یک دوره بود. بارها جانشینان، عصاره‌ی عصری از سابق را برگرفتند تا از مساله‌ای خلاص شوند و یا آگاهانه در برابر مساله‌ی دیگری بایستند. آدام اسمیت نظام تجاری (مرکانتیلیسم) را برای سیاست اقتصادی قرون هفدهم و هجدهم ابداع نمود. «مطلق‌نگری» نوآوری آزادیخواهان اوایل قرن نوزدهم بود که منتقد نظام حکومتی پیشین بودند (اس. اسکالویت در مجله تاریخی [۱۹۵۷] ص ۶۵). بعدها این اصطلاحات، که مورخان برای نشان دادن تمایز یک عصر به‌کار می‌برند، بر ضرورت وجوه خاص تأکید کرد و بدینسان در فایده‌مند بودن اصطلاحات تردید به وجود آورد.

اصطلاحی که تا حدی کمتر بحث‌برانگیز بود اصطلاح «عصر روشنگری»، «عصر خرد» برای مشخصه‌های روشنفکری قرن هجدهم بود. با این حال در این مورد نیز مخالفت نسل بعدی ابزار گسترانیدن آن بود، گرچه ابداع‌کننده این اصطلاح نبودند. فیلوزوف<sup>۱۹</sup>‌های فرانسوی از روشنگری Les lumieres در اشاره به عصر خاصشان سخن رانده‌اند، آن‌ها حتی آن را به‌عنوان سده روشنگری اطلاق نمودند، اما این اصطلاح به مانند اصطلاحات Illuminismo، Aufklarung، Enlightenment [همگی به معنای روشنگری] خیلی متداول نبود.

از میان این اصطلاحات تنها واژه ایتالیایی بود که در اوایل قرن نوزدهم اهمیت پیدا کرد و آشکار بود که از هر اشاره‌ی ضمنی زبان‌باری رها بود. کانت در اثر «روشنگری چیست» (۱۷۸۴) عصر خویش را عصری خواند که بشر با شیوه‌ی تساهل مذهبی قادر شد توانایی روشنگر شدن را به‌دست آورد که از این پس

در قرن هجدهم مطرح شده است: رساله معروف و بر درباره‌ی ارتباط مذهب پروتستان و سرمایه‌داری موشکافی مجددی به‌عمل آورد، نتیجه آن شد که نهضت ضداصلاح‌گری تا حد زیادی مسئول درجا زدن پیشرفت سرمایه‌داری بوده است (اچ. لوئی، تاریخ کنونی، کلن؛ اچ. ترور - روپر<sup>۱</sup>، ین، اصطلاحات و تغییر اجتماعی، لندن، ۱۹۶۷). هرچند این رساله دارای شایستگی‌هایی است، اما به‌نظر می‌آید که درصدد پاسخ‌گویی به این سؤال بنیادین است «چرا تا این زمان این‌گونه نشد؟» - سؤالی که بحث جالب توجهی درباره‌ی ریشه‌های انقلاب صنعتی برانگیخت - و تحلیلی از نگره‌ها و بنیادها پیرچا ضروری است. چنین تحلیلی سیمای مفهومی و ساختاری آن را در قرن هفدهم آشکار ساخت که تاریخ آن به دوره به اصطلاح قرون میانه باز می‌گردد. اگر بتوانیم تکلیفمان را با اصطلاحات سنتی دوره‌سازی تاریخ اروپا روشن سازیم، باید به‌یاد داشته باشیم که این‌ها در اصل از معنی عاری هستند و باید آن‌ها را با جمع‌بندی کاربردی هنرینخه همان‌طور بی‌رنگ یا بی‌طرفانه و همان‌طور محتمل حفظ کنیم.

#### منبع مقاله:

The Dictionary of the History of Ideas University of Virginia - 2003 Volume 3.

#### پی‌نوشت

- ۱ - هنرینخه، ژان، Huizinga، ۱۹۴۵-۱۹۷۲، مورخ هلندی متخصص قرون وسطی.
- ۲ - لیو، تیت، Livy، ۱۷ بعد از میلاد - ۵۹ قبل از میلاد - مورخ رومی و مؤلف تاریخ روم
- ۳ - این کتاب با عنوان «تاریخ لوئی چهاردهم» توسط میرزا علی قلی خان کاشانی در سال ۲۱۸۹ در دارالترجمه ناصری ترجمه شد.
- ۴ - پترارک، فرانچسکو Petrarch، ۱۲۰۴-۱۳۰۴، شاعر و عالم اومانیست ایتالیایی
- ۵ - هورنیوس، Hornius، ۱۶۷۰-۱۶۲۰، مورخ و عالم الهی هلندی.
- ۶ - سالاریوس، Cellarius، ۱۷۰۷-۱۶۳۸، مورخ آلمانی متخصص آلمان باستان.
- ۷ - بوسوئه، ژاک بنی، Eossuet، ۱۷۰۴-۱۶۲۷، کشیش، واعظ و نویسنده فرانسوی.
- ۸ - گینزو، فرانسوا Guizot، ۱۸۷۴-۱۷۸۷، سیاستمدار و مورخ فرانسوی.
- ۹ - زومبارت، ورنر Sombart، ۱۹۴۲-۱۸۶۳، دانشمند اقتصاد سیاسی آلمانی.
- ۱۰ - اچ. هالبورن، H. Holborn، ۱۹۶۹-۱۹۰۲، مورخ انگلیسی.
- ۱۱ - فیلولوزوف، Philosophes: فیلسوفان و نویسندگان سیاسی و اجتماعی فرانسه در سده‌ی هجدهم.
- ۱۲ - وولفلین، هنریک، Wolfllin، ۱۹۴۵-۱۸۶۴، منتقد هنری سوئیسی.
- ۱۳ - فردریک، کارل یواخیم Carl Joachim Friedrich، ۱۹۸۴-۱۹۰۱، مورخ و نظریه‌پردازهای آلمانی-آمریکایی.
- ۱۴ - واساری، Vasari، ۱۵۷۴-۱۵۱۱، هنرمند و مورخ هنری ایتالیایی.
- ۱۵ - بل، پیر، Pierre Bayle، ۱۷۰۶-۱۶۴۷، فیلسوف و منتقد پروتستان فرانسوی
- ۱۶ - بورکهارت، یاکوب Jacob Burckhardt، ۱۸۹۷-۱۸۱۸، مورخ فرهنگی و هنری سوئیسی.
- ۱۷ - میشله، ژول Michelet، ۱۸۷۴-۱۷۹۸، مورخ فرانسوی.
- ۱۸ - پیرن، هنری، Henry Pirenne، ۱۹۳۵-۱۸۶۲، مورخ قرون وسطی شناس بلژیکی.
- ۱۹ - دوس، کریستوفر Christopher Dawson، ۱۹۷۰-۱۸۸۹، مورخ فرهنگی و مسیحیت انگلیسی.
- ۲۰ - ساوثرن، آر، R.W. Southern، ۲۰۰۳-۱۹۱۲، مورخ قرون وسطی شناس انگلیسی.
- ۲۱ - ترور - روپر، اچ، Trevor-Roper، ۲۰۰۳-۱۹۱۴، مورخ انگلیسی.

نمایان است که هر تفسیری از رنسانس به‌گونه‌ای ناگزیر با هر ارزیابی محققانه‌ای از دیگر اصطلاح دوره‌سازی؛ قرون وسطی مرتبط است. در واقع معنا و محدوده‌ی این آفریده به‌نسبه اتفاقی سالاریوس برای زمان مدیری معمایی دوره‌سازی تاریخ اروپا بوده است. بیشتر مورخان در دل دوره‌ی به اصطلاح جدید مایل به پذیرش دو رده‌ی تقسیمی شده‌اند: اولی در پایان قرن نوزدهم تا آغاز قرن بیستم بود زمانی که تاریخ جهانی ظهور هستی‌نویسی از خارج تاریخ اروپا را عرضه کرد، مورد بعدی به‌ترتیب از قرن هفدهم تا هجدهم (پل هزارد کتاب بحران در آگاهی اروپایی ۱۹۳۲) یا دیگری در زمان انقلاب فرانسه بود. اما چه دوره‌ی مقدم بود و چه ارتباطی با قرون وسطی دارد؟ اگر هم مفهومی از یک دوره قرون وسطی قابل پذیرش باشد، ابتدا و انتهای آن مشکل‌دار است.

مرحله انتقالی از دوران باستان تا تمدن «اروپایی» که سرزمین‌های مدیترانه‌ای تا اروپای غربی و مرکزی را دچار تغییر ساخت، بر پایه کتاب محمد و شارلمانی (۱۹۳۷؛ ۱۹۳۷) هانری پنیرن<sup>۱۸</sup> وجهی نو به خود گرفت، چرا که وی مدعی شد که انحلال تمدن سرزمین‌های مدیترانه‌ای که این اواخر رخ داد نتیجه پیشرفت اسلام از حدود ۷۰۰ میلادی بود. نظر وی که عمدتاً بر اسناد بحث برانگیز در مورد ازهم‌گسیختگی تجارت مبتنی بود با اقبال عمومی مواجه نشد، اما به رشد واقعیت‌سازی آن هم در به اصطلاح «اوایل قرون وسطی» (گاهی به‌طور خاصی به عنوان «عصر تاریکی» اطلاق می‌شود) یاری رساند، امپراتوری بیزانس و پس از آن جهان اسلام به مراتب در مغرب زمین نسبت به زمان امپراتوری شارلمانی، در قوت و جذابیت پیشی گرفتند. کتاب نحوه‌ی شکل‌گیری اروپا (کریستوفر دوسن<sup>۱۹</sup> [۱۹۳۲] در حدود ۱۰۰۰ سال) و کتاب بیداری اروپا (فیلیپ ولف [۱۹۶۸])، از زمان شارلمانی تا به‌آه‌لارد یعنی از اواخر قرن هشتم تا اوایل قرن دوازدهم را مورد بحث قرار داده) نمونه‌ی عنوان‌های محققانه اخیر است. آن‌ها بر واقعیت‌سازی‌ای اشاره داشتند که مرحله‌ی طولانی از باروری ظهور اروپا را پیش انداخت. از سوی دیگر، آن گویاست که آر. دلبیو، سایژن<sup>۲۰</sup> بود که دوره‌ی سازنده قرن‌های یازدهم و دوازدهم را در مؤثرترین شیوه، تجزیه و تحلیل نمود و کتابش را نحوه شکل‌گیری قرون وسطی (۱۹۵۳) نامید. او قرون وسطی را با نظم اجتماعی - سیاسی اروپا برابر دانست و آن را زمینه‌ساز اندیشه‌ی دینی و حقوقی خواند که هر دو در قرن‌های یازدهم و دوازدهم متبلور شدند. تجدید حیات قرن دوازدهم (سی. اچ. هاسکینز، ۱۹۲۷) سهمی عمده در این تبلور ایفا نمود. بنیادها و ساختارهای اجتماعی در همان سیمای بنیادی‌شان به‌خوبی در دوره‌ی نظام قدیمی (قرن هجدهم) پابرجا بود. به‌همین خاطر برخی محققان از جمله نویسنده این مقاله این بحث را پیش کشیده‌اند که اگر ما بر استمرار دوران طولانی‌مدت - dongue duree که فرنان برودل (آنال، ۱۹۵۸) بر این ویژگی مسأله‌آفرین تأکید داشت - متمرکز شویم، باید دست‌کم به‌جای اصطلاح عَرَضی «قرون میانه»، مفهوم «نظم اروپای قدیم» را جایگزین کرد. پایان این دوره با ابتدای تقسیم‌بندی به اصطلاح دوره «جدید» به نوبت از قرن هفدهم تا هجدهم، برابر است. چنین تفسیری بر این فرض استوار است که بنیادها شامل برنامه آموزشی (این مورد دربرگیرنده‌ی آموزش فلسفه ارسطویی بود) و ساختار اجتماعی، استخوان‌بندی حقیقی یک تمدن هستند. این تفسیر متضمن رویکردی «واقع‌باورانه»، مرتبط با فردگرایی تاریخی تا تکامل و با «چه چیزی» تا «چرا» بود.

اخیراً مسأله «مدرنیته» از نو راجع به مشکل محوری در ظهور جامعه «نو»